

گمشده در غبار

دوستی از شهر دور

رهنورد زریاب

با مقدمه لطیف ناظمی

ناشر: انجمن نویسندگان افغانستان - کابل

چاپ اول: ۱۳۶۵

صفحه ۳۷۷

این مجموعه، سی داستان کوتاه زریاب را دربرمی‌گیرد. این داستانها در فاصله زمانی ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴ نگاشته شده‌اند. کارهای تازه زریاب در مجموعه دیگری به نام نقشها و پندارها در کابل به چاپ رسیده است. تنها داستان هفت‌بار از کارهای دهه ۱۳۶۰ او به دلیل نامعلومی در دوستی از شهر دور راه یافته است. هرچند نقشها و پندارها کارهای دهه ۱۳۶۰ زریاب است، اما لزوماً کارهای بهتر او نیست. چه اینکه به نظر می‌رسد دهه ۱۳۵۰، اوج استعداد و توانایی زریاب باشد. این را داستانهای این دهه او ثابت می‌کند.

داستانهای این مجموعه پندار واقعیت را در دل آدم زنده می‌کند؛ زیرا چیزی نیستند جز حوادث و اتفاقات شهر و محله و کورچه و خانه و همسایه‌مان که با دید تیز و هوشمندی و نثر پخته و بی‌تکلف زریاب پیش رویمان گسترده شده است. زریاب خود را در آثارش فراموش می‌کند و چنان خواننده را به عمق حوادث می‌برد و آنها را عینی می‌سازد که او نیر خودش را فراموش می‌کند و خود را در نقش دیگری می‌یابد و بار دیگر تجربه‌های تلخ و شیرین را تکرار می‌کند.

داستانهای زریاب را که می‌خوانی؛ خاطرات کودکی خودت زنده می‌شوند. خودت را می‌بینی که همیشه روی تلهای خاک و کوچه‌های تنگ، با دوستانت بازی می‌کنی. یک روز دوستی از یک شهر دور به جمع شما می‌پیوندد. او از شهر دیگری آمده، جاهای دیگری را دیده و تجربه‌های تازه دارد که تو را مجذوب خویش می‌کند. پدرش مرده و مزه تلخ یتیمی را چشیده

است. چنان به او شیفته می‌شوی که جدایی‌اش را نمی‌توانی تصور کنی. ولی هر آمدنی، رفتنی در پی دارد. لحظه جدایی فرا می‌رسد تو موترک را که برابر جاننت دوست داری، به او می‌دهی و او دل پیش تو می‌گذارد و تا در خم کوچه ناپدید شود، بارها رویش را می‌گرداند و خیره خیره به تو نگاه می‌کند. (دوستی از شهر دور)

در بیشتر داستانهای این مجموعه با این نوع نوستالژی شدید رو به رو می‌شوی. نویسنده مدام در حسرت گذشته‌های خوب و لطیف اشک می‌ریزد. حس غربت، حس گمشدگی و از دست دادن خوینها رهایش نمی‌کند.

زریاب در توصیف خانه‌های محقر کابل با دیوارهای کاهگلی آن مهارت زیاد دارد. فضای خانه گرفته و فولادی رنگ است. دیرار سیاط شگم دامه و درحوای بتارانی در حال فروریختن است. راوی که فرزند کوچک خانواده است، می‌گوید: «این دیوار به نظرم چون قیافه عبوسی می‌آمد که ابروانش از ترش رویی مگره خورده باشد.»

مادر می‌گوید: «آخر این دیوار یکی را خواهد کشت. خدا خیر کند.»

پدر می‌گوید: «آخر پیسه. باسین [پول] از کجا شود که درست کنم؟»

و دق دلش را سر پسر بزرگترش خالی می‌کند که به جای کارکردن و پیسه درآوردن، شعر می‌گوید. پسر می‌گوید: «من چه کار کنم؟»

پدرش جواب می‌دهد: «بهتر است یک کپه زهر بخوری پسر!»

پسر شاعر با راوی راز دل می‌کند و می‌گوید: «چه خوب می‌شد آدم از این شهر

می‌رفت!» و راوی کوچک نمی‌داند که چرا باید از این شهر برود. سرانجام در یک روز بارانی، دیوار روی پسر شاعر آوار می‌شود و او از این شهر برای همیشه می‌رود. (دیوار)

فقر و بیچارگی توده‌ها، مرگ، خشونت، شکست، حسرت بر گذشته‌های از دست رفته، تنهایی و دست و پا زدن آدمها در باتلاقی به نام زندگی، از درونمایه‌های اصلی این مجموعه و از دغدغه‌های ثابت ذهن زریاب است. معلم نقاشی برای شاگردانش اسکلت انسانی را روی تخته می‌کشد که دسته گلی به دست دارد. معلم با اشاره به اسکلت می‌گوید: «این مرگ است و دسته گل، زندگی. زندگی دایماً در چنگال مرگ است، می‌دهد، و هر وقت بخواهد پس می‌گیرد.» (معلم رسم)

شریف سیاه با قیافه مگره که معروف به مرد بدگذراره کوچه است، ماهی‌پز بیچاره را به داخل دیگ روغن جوشان می‌اندازد و بازار را به آتش می‌کشد. مردم او را دنبال می‌کنند و او از ترس این همه گرگ درنده خود را از پشت‌بام روی سرک [خیابان] پخته می‌اندازد و مغزش پاشان می‌شود. (خواب ترسناک)

پدری برای زایمان دختر جوانش دایه می‌آورد. همین که دختر فارغ می‌شود، کارد را به گلویش می‌گذارد و سرش را از تنش جدا می‌کند. نوزاد را به دایه می‌سپارد و می‌گوید: «دخترم فاحشه است! من با این ننگ چه کار کنم؟» بعد از هفت سال، در حالی که همان کارد را به دست دارد، به سراغ دایه می‌آید تا نواسه‌اش را پس بگیرد. (دایه)





آدمهای زریاب به طور طبیعی خشن نیستند. این دشواری زندگی است که خشونت را بر آنان تحمیل می‌کند. ستم فرا دست بر فرودست، حاکم بر محکوم، دارا بر نادر و پدر بر زن و فرزند، طبیعت سخت محیطی و جغرافیایی و فقر و فلاکت انسانها را شکل می‌دهند.

شخصیتهای زریاب سرانجام محکوم به شکست‌اند. مبارزه و مقاومت وجود دارد. آدمها با تمام توان در برابر اوضاع و شرایط سخت ایستادگی می‌کنند. اما مجموعه عوامل پشت به پشت هم داده و آنها را از پای در می‌آورد. گرگ پیر در یک غروب دلگیر در مبارزه با اسب جوان شکست می‌خورد. او که در برابر بچه‌های گرسنه و چشم به انتظارش، شرمنده و خوار شده است، فکر می‌کند شکست همیشه همراه او بوده؛ در جوانی، در لحظه‌های پیروزی همیشه و همه‌جا او را دنبال می‌کرده و برای از پای درآوردنش می‌کوشیده است. (به آخر رسیده بود)

شخصیتهای داستانها در فضای پولادی رنگ و خاکستری، زیر آسمان گرفته و ابری و در کوچه‌های پر از خاک و گل کابل، حوادث داستانها را شکل می‌دهند. اندوه، یأس، سرکوفتگی و تنهایی بر تمامی مجموعه سایه گسترده است. تک تک داستانها از درد و شکست و خشونت و جراحی‌ها آکنده است. عواطف انسانی از جمله جمله کتاب شعله می‌کشد و به دل خواننده چنگ می‌زند؛ زیرا خاستگاه داستانها مردمان پایمال شده هستند نه بافته‌های یک ذهن برج عاج نشین. مصیبت و اندوه در آثار زریاب تحمیلی و

مصنوعی نیست، بلکه زخم کهنه و چرکینی است بر پوست جامعه، که نویسنده مانند یک جراح حاذق به بررسی و موشکافی در آن می‌پردازد.

داستانهای دهه ۱۳۵۰ زریاب عمق و ژرفای بیشتری می‌یابند و ساختار داستانها محکم و سلسله حوادث از ریشه‌ها و پیوندهای قوی‌تری برخوردار می‌شود. طرح داستانها دیگر سادگی و بعضاً سطحی‌نگری داستانهای اوایل دهه ۱۳۴۰ را ندارند. نگاه کم و بیش فلسفی و تفکرات اجتماعی زریاب را می‌توان از لابه لای آنها به خوبی پیدا کرد. در این داستانها خلاقیت و تفکر زریاب به اوج خود می‌رسد و گام به مرزهای نوآوری می‌گذارد. از این دست داستانها به نمونه‌ای اشاره می‌کنم: مرد فقیر و مسلولی برای دخترهای مسلولش نیم کیلوگوشت می‌خواهد. اما پول ندارد. قصاب چاق و چرب و کثیف می‌گوید:

«مردم یا پول دارند یا سگ هستند.»
از نظر مرد فقیر، مردم یا گوسفند هستند یا قصاب. شبی مرد فقیر، قصاب را می‌کشد و پولهایش را همراه راوی به خانه می‌برد. پیش دخترهای در حال احتضارش می‌ریزد و می‌گوید: «امشب یک قصاب مُرد. دیگر من سگ نیستم. من یک قصابم.»
و راوی احساس می‌کند گوسفندی است که رو به روی قصاب در مانده نشسته است. (مرگ یک قصاب)

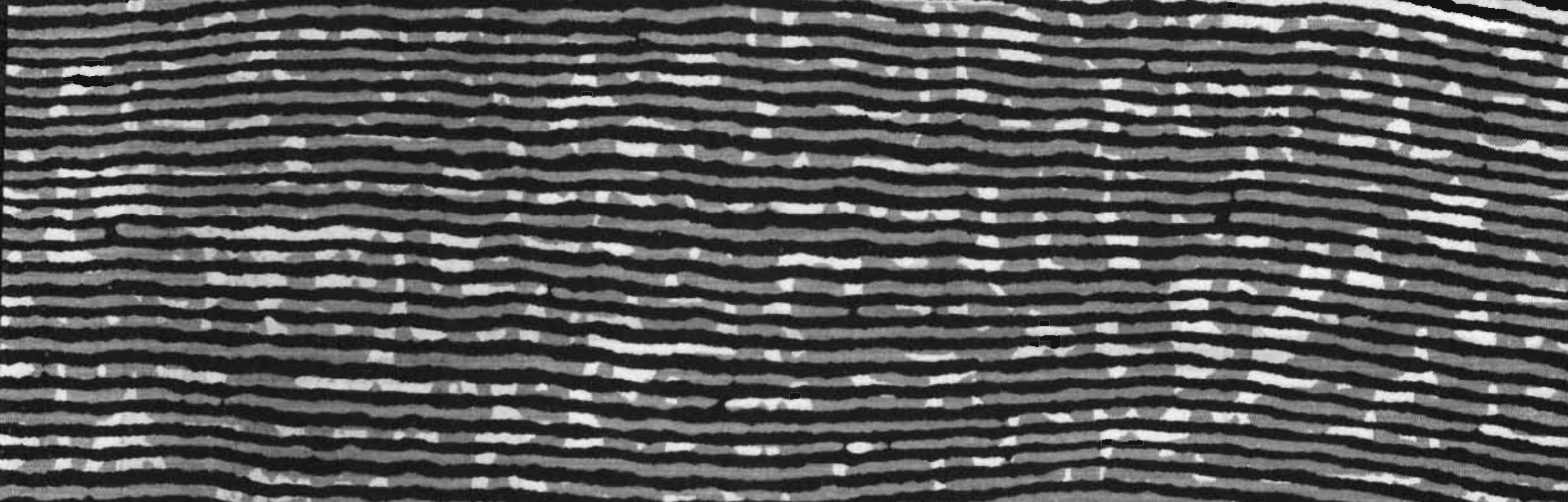
اغلب کارهای زریاب از فضایی عاطفی سرشار هستند، زیرا از مجموع سی داستان، بیست و چهار تای آنها با زاویه دید اول شخص روایت می‌شود؛ به ویژه که در بسیاری از آنها کودکان و نوجوانان

نقش راوی را به دوش دارند. آثار زریاب گرچه در قالب رئالیسم اجتماعی ساده‌ای ارائه می‌شوند، اما بخش عمده سادگی آنها ناشی از زاویه دید است، که تقریباً همه‌جا از آن کودک یا نوجوانی درگیر در حادثه است. انتخاب این نوع زاویه دید به طور طبیعی باعث شده است که نویسنده کمتر به جستجو درون آدمهای خود بپردازد، و به توصیف لایه بیرونی حوادث اکتفا کند. اما رئالیسم اجتماعی ساده و حوادث بیرونی برای جامعه‌های مثل جامعه ما که گرفتاری‌اش نه از نوع ذهنی و درونی، بلکه بیشتر بیرونی و خارجی است، مناسب به نظر می‌رسد و نیز نشان دهنده آن است که نویسنده هوای خوانندگان خود را نیز دارد.

نثر زریاب ساده، دقیق، صمیمی و آمیخته‌ای از نثر گفتاری و نوشتاری است. او حتی در گفتگوها این آمیختگی را رعایت می‌کند.

حرف آخر آنکه زریاب نویسنده‌ای است دردمند و مردمی و تلاش سی ساله‌اش تحسین برانگیز است. جا دارد داستانهایش یکی یکی مورد نقد و بررسی همه جانبه قرار بگیرد. اما تا آن زمان جمله پایانی مقدمه لطیف ناظمی را با اندکی تغییر خطاب به زریاب تکرار می‌کنیم: به تو که خامه‌ات را نذر همدلی و همنوایی انسان ساخته‌ای، سپاس می‌گوییم و داستانهای سخنة این مجموعه و مجموعه‌های دیگر را می‌ستاییم و به عنوان دوستی از شهر دور که تجربه‌هایت مجذوبمان کرده است، دست‌های مهربانت را می‌فشاریم. □





پروفیسر اعجاز احمد اعجاز
سال ۱۹۸۰ء

